

در پاسخ به منتقدی گرامی:

تلاش برای برخوردی آگاهانه

به حوادث ایران

مقاله «اینجانب «جنگ جناح ها و گفتمان چپ» مندرج در سپیدار شماره ۱۳، خوشبختانه مورد توجه و نقد قرار گرفته و سپیدار شماره ۱۵ نقد آقای مهرداد آریا را تحت عنوان «کدام جناح ها، کدام چپ؟» چاپ کرده است. ضمن استقبال و تشکر از برخورد انتقادی ایشان، برای روشن تر شدن بحث، نکات زیر را به ترتیبی که ایشان انتقاد کرده اند به اختصار توضیح می دهم:

۱- کدام جناح ها، کدام چپ؟

تصور من از «جنگ جناح ها»، کشمکش بین دو جناح به اصطلاح «تمامیت خواه» و «اصلاح طلب» بر سر کسب تمام قدرت است، دو جناحی که دو ستون عمده رژیم را تشکیل می دهند، یعنی نه تنها در ایجاد و ادامه موجودیت رژیم جمهوری اسلامی تا کنون نقش داشته اند، بلکه طبیعتاً در ادامه آن منافع چه بسا حیاتی دارند. این دو در حال حاضر یا مسئولیت رسمی دارند (مانند وزارت، نمایندگی مجلس، قضاوت، ارتش، امامت مساجد...) یا ظاهراً از کار برکنار اند (مانند وزرا و مسئولین سابق و یا حتی جریاناتی چون نهضت آزادی و...). به گمان من این ها همه جزء طبقه و قشر حاکم هستند، حتی اگر افرادی از آن ها مانند عبدالله نوری و گنجی در زندان باشند. بنا بر این، جنگ بین دو جناح، در واقع، دو طیف را در بر می گیرد که در هر یک برخی رسماً در قدرت اند و برخی فعلاً از نظر سیاسی در حاشیه قرار دارند. رژیم جمهوری اسلامی رژیمی ست اساساً بورژوازی و استثمارگرانه که با مسلح شدن به حربه دین به عنوان ایدئولوژی حکومت، توانسته است با سرکوب هرچه بیشتر و گسترده تر مخالفان گوناگون پایه های ارتجاعی قدرت سیاسی را برای خویش نگه دارد. اینکه منتقد محترم به خاستگاه طبقاتی برخی از ایدئولوگ های اصلاح طلب اشاره کرده تغییری در این برداشت نمی دهد، زیرا مثلاً روشنفکری که دیروز در ارگان های بسیج و پاسداران و امروز در فلان بنگاه تحقیقاتی علمی در خدمت بقای رژیم و البته ارتقاء مقام خود تلاش می کند، جزئی از این رژیم ارتجاعی ست حتی اگر از

خانواده ای زحمتکش برخاسته باشد. داشتنِ خاستگاهِ کارگری و از خانواده ای زحمتکش بودن به کسی تقدس و معصومیت نمی بخشد.

اما **توده های به جان آمده** از اوضاع سیاسی و اقتصادی و فرهنگی حاکم را شامل این جناح بندی نمی دانم. آن ها طی سال های حاکمیت جمهوری اسلامی، به مبارزه و مقاومت خود ادامه داده و امروز از سرِ ناچاری به گشایش و اصلاحاتی اندک و به عبارت دیگر به «کندن مویی از خرس» رضایت داده اند و مسلم است که با پیشرفت کار، روزی همین اصلاح طلبان را عقب خواهند زد. همین نکته را یکی از سخنگویان اصلاح طلبان بلافاصله پس از اعلام پیروزی آنان در انتخابات تهران پیش بینی کرد. می دانیم که رفسنجانی را مردم روزی از سر اجبار پذیرفتند و چند سال بعد به او «نه» گفتند. يك لحظه به وضع فلاکت بار و سراپا حقارتی که میلیون ها تن از مردم بدان دچارند بیندیشیم که چنان آنان را به مرگ گرفته اند که به تب راضی می شوند. وقتی برق خانه ها در روز ۸ ساعت قطع بود اگر از این قطع برق ۲ ساعت کم می شد نعمتی بود و باید برای آقایان صلوات می فرستادند! همین طور است عقب رفتن يك سانتی متر از روسری زنان، آزادی مطبوعات «خودی» در طرح برخی مسائل «خودی تر» و غیره که همه را باید طبق سنت تاریخی مصیبت بارمان «فَرَج بعد از شدت» بنامند و تازه باید باج و مُشْتَلِق هم بپردازند!

به گمان من بین مبارزات توده های میلیونی که در شرایط کنونی هیچ بیان نظری و تشکیلاتی صریح و منسجمی ندارد و در صدها شکل متفاوت از متک و فحش و بی اعتمادی و عدم همکاری گرفته تا شرکت نکردن در انتخابات و رأی دادن به کاندیداهایی که مورد نظر رژیم نیستند و اعتصاب و تجمع و اعتراض و شورش و ... مخالفت خود را نشان داده از يك طرف و خواست های محدود «اصلاح طلبان» از سوی دیگر، نوعی همسویی محدود وجود دارد که ایندو را به هیچ رو نباید با هم یکی گرفت. این است آن **اپوزیسیون واقعی** که مورد نظر من بوده نه گروه های موسوم به اپوزیسیون خارج کشور که آقای آریا پنداشته اند. این، در مورد «کدام جناح؟».

در مورد «گفتمان چپ» هم منظور من نه گفتمان گروه ها یا احزاب چپ، بلکه گفتمانی ست چپ (چپ به عنوان صفت گفتمان، نه مضاف الیه در اضافهء ملکی). گفتمانی که فعلاً به طور عمده در عرصهء نظری مطرح است (بگذریم که اندیشهء

چپ، خود به عنوان آلترناتیوی برای مناسبات سرمایه داری گرفتار بحران است، بحرانی جهانی) و من عینیت تشکیلاتی برای آن، نه در داخل و نه به خصوص در خارج، سراغ ندارم. اضافه می‌کنم که اگر روزی این نظریه بتواند عینیت تشکیلاتی بیابد، لزوماً در داخل خواهد بود.

۲- در مورد اپوزیسیون خارج از کشور که عموماً پس از تار و مار شدن سازمان‌های سیاسی در آغاز دهه ۱۳۶۰، به دور از اوضاع ایران به سر می‌برد و به دلایل پیوندهای خاصی که هر فرد یا گروه با مسائل ایران داشته، امروز خود را **به دشواری در محیط ایران فرض کرده** و موضعی اتخاذ می‌کند، من توهمی نداشته‌ام. شک نیست که وضع در داخل کشور تعیین‌کننده است و نیروی تحلیل رفته‌ی اپوزیسیون در خارج از کشور محل‌چندانی از اعراب ندارد، به استثنای برخی افشاگری‌ها یا احیاناً کار فرهنگی، تحقیقی و تئوریک که در جای خود بسیار مهم و مؤثر تواند بود. وضع مبارزان تبعیدی در همه جای دنیا چنین است. در واقع حفظ نیرو و جلوگیری از تلف شدن است و تأثیر مستقیم سیاسی‌شان بسیار ناچیز. وضع رانده شدگان به خارج، در آفریقای جنوبی و فلسطین و شیلی هم در اساس چنین بود و سرانجام «راه حل» از داخل مطرح شد. اما برای آنان که جانشان در ایران صد در صد در خطر است و در خارج هم با خطرانی رو به رو هستند، همچنان جایی برای ادای سهمی در روند اوضاع وجود دارد. رژیم در جریان سرکوب‌ها بخشی از مخالفان را نابود و بخشی دیگر را از صحنه مبارزه مستقیم خارج کرد و به تبعیدگاه پرتاب نمود. اگر کسانی از این تبعیدیان بخواهند همچنان کاری سیاسی در راه بهبود اوضاع مردم و رهایی آنان بکنند به گمان من به هیچ رو دنباله روی از محدوده‌ای که در داخل برای ناراضیان وجود دارد نیست.

باید به آنچه در داخل انجام می‌شود توجه کرد، خوب آن را فهمید و به کار و واکنش و انتخاب مردم احترام گذاشت، اما هیچ دلیلی وجود ندارد که خود را در خارج نیز مشمول سانسور و محدودیت‌های داخل کشور ساخت. باید از آنچه آن‌ها نمی‌توانند بگویند سخن گفت. باید به آنچه لا به لای سطور می‌نویسند پرداخت و آن را بر سردرِ مجامع بین‌المللی نوشت و بر رژیم فشار وارد آورد. به گمان من باید با تأکید و فشار بر خواست‌های واقعی مردم و به ویژه مسائل حیاتی اکثریت

زحمتکش که در گفتمان «اصلاح طلبان» به حساب نمی آیند، با فراتر رفتن از محدوده مجاز در داخل کشور، به کمک مردم شتافت. پذیرش اصلاحات از سوی رژیم های ضد مردمی همیشه از ترس خطر بزرگتر است. وقتی مردم نیز در مبارزه خود، «به مرگ بگیرند رژیم به تب راضی خواهد شد». بنا بر این، مطرح کردن خواست های فراتر و یا برشمردن محدودیت های جریان اصلاح طلبی داخل کشور و یا افشای چهره های فرصت طلب در جریان موسوم به اصلاح طلبی، **هیچیک به معنای مخالفت با اصلاحات و رفرم و یا ممانعت از حرکت مردم نیست، بلکه برعکس کمک به آن است.**

۳- **آقای آریا اشاره کرده اند که «توده ای و اکثریتی در فرهنگ سیاسی و** صحنه اجتماع امروز ایران جایی ندارند که جمهوری اسلامی به خود زحمتی دهد تا آنان را به دوست تبدیل نماید». در حالی که من به تلاش اصلاح طلبان برای افزایش ظرفیت رژیم اشاره کرده بودم تا مثلاً با يك ماده قانونی، جریاناتی مانند توده ای و اکثریتی را «عفو» کرده آن ها را به دوستان رسمی رژیم تبدیل کنند. منتقد محترم گمان کرده اند که منظور من سازمان و حزب معینی ست در قالب مادی و تشکیلاتی اش، حال آنکه منظور من ایدئولوژی و منش چنین جریاناتی ست که به گمان من کاملاً در داخل و خارج کشور زنده است. یعنی ایدئولوژی و منش مبتنی بر فرصت طلبی، و اصول را در معاملات حقیر و چانه زدن ها فروختن و زیرپا گذاشتن و چنانکه همه یادمان هست جست و جوی جناح مترقی در رژیم (۲۰ سال پیش) و جناح اصلاح طلب (در اوضاع کنونی) و تازه برای این سیاست فرصت طلبانه تئوری بافتن که همه این روزها بسیار می شنویم. به نظر من پیروان این خط نه تنها کم نیستند، بلکه بسیار هم فراوان اند. چه نیازی ست که از صدها مثال، حتی نمونه ای را نقل کنیم؟ من این ها را پیرو خط توده ای و اکثریتی نامیده ام، حالا چنان سازمانی داشته باشند یا نه. کسانی هستند که به این منش ها و سیاست ها مدام ناسزا می گویند، اما در عمل جز تکرار آن ها کاری نمی کنند.

۴- **در مورد تحولات ایران** در سال های اخیر هم منتقد محترم توضیحات کافی داده اند و اشاره کرده اند که آنطور که من گفته بودم، «امری ظاهری» نیست و برخورد مرا ناشی از دوری از ایران و عدم اطلاع از تحولات سال های اخیر

دانسته اند. شکی نیست که من سال‌ها ست در تبعید به سر می‌برم و اطلاع محدودی آنهم به وسیله رسانه‌های خبری و کتاب و گاهی مسافران به دست می‌آورم و خود را اصلاً از «دوران با خبر» به شمار نمی‌آورم، اما این را هم باید گفت که آنجا بودن یا رفتن و کسب اطلاع کردن الزاماً کسی را «آگاه» نمی‌کند. هستند کسانی که به گفته سعیدی از «نزدیکان بی‌خبر» اند. آنچه منتقد محترم از وضع روزنامه‌ها و ... برشمرده اند با همه اهمیت و تأثیر شگرفی که دارد «ظاهر امر» است، قضیه را باید نسبی تلقی کرد. یادمان هست، چند سال پیش که کرباسچی شهردار تهران بود و بعضی کارت پناهندگی‌شان را «راحت» پس می‌دادند تا سری به ایران بزنند وقتی بر می‌گشتند هی از تغییرات صحبت می‌کردند و می‌گفتند که تهران خیلی فرق کرده و دلیل این برداشت سطحی و احساسی را چمن‌خیابان‌ها و تمیزی دیوارها ... بر می‌شمردند. (تو گویی مسأله اساسی چمن‌کاری و تمیزی دیوارها بوده است!) و شنونده‌ها پا در زنجیر تبعید (مثل من) حیرت می‌کرد که این همه شیفتگی ناشی از چیست؟ بعد‌ها دیدیم که مردم همین کرباسچی را چگونه در جای خود قرار دادند. ما منکر تغییرات یک جامعه نیستیم. جامعه ایران یک جامعه زنده است و اتفاقاً همین مایه امید ما ست.

باری، بدون شك ۲۰ سال در حیات یک ملت زمان کوتاهی نیست. همه تغییراتی که ما مستقیماً ندیده ایم ولی بنا به گفته دیگران و اسناد مکتوب و غیر مکتوب قبول داریم، به نظر ما تا زمانی که در جهت تغییر جوهر مناسبات سیاسی و اقتصادی جامعه و منافع اکثریت مردم که زحمتکش اند حرکت نکند جز همان ظاهر امر چیزی نیست. این انتخابات که توانست رفسنجانی را چنین رسوا کند البته تجربه مهمی در مبارزه مردم بود ولی خود را گول زنیم. این را انتخابات دمکراتیک نامیم. اگر «نعمت» است، از آنجا ست که برای مردم گرفتار آنجا «لنگه کفشی ست در بیابان»، بیابانی ساخته همین رژیم.

۵- جمله من دائر بر اینکه «گفتمان رایج در خارج کشور گفتمان لیبرالی

ست» مورد نقد ایشان قرار گرفته و خود چیزهایی نوشته اند که اصلاً مورد نظر من نبوده. هیچ آدم عاقلی مخالف نفس اصلاحات نمی‌تواند باشد و رفرم را مطلقاً رد نمی‌کند، چنانکه دنبال انقلاب خونین هم نمی‌گردد. منتقد محترم در شرح همین مطلب، معلوم نیست چرا از روال عادی بحث خود خارج شده اند و «بر

اساس نظر سنجی های الکترونیکی نتیجه گرفته اند که اکثریت هموطنان چه در داخل و چه در خارج هوادار اصلاحات تدریجی هستند و آن را به يك انقلاب ترجیح می دهند». اینکه این نتیجه گیری چقدر بامعیارهای سنجش علمی و آماری منطبق است بعید می دانم خود ایشان هم چندان به چنین سبک نظر سنجی باور داشته باشند. انقلاب از بطن تحولات تاریخی جامعه نشأت می گیرد و هیچ ربطی به میل و ترجیح من و شما ندارد، تا در باره اش نظرسنجی شود، آنهم از نوع الکترونیکی اش که شامل نخبگان جامعه می شود. مبارزه بین حاکمان و محکومان آنقدر ادامه می یابد تا زمانی برسد که محکومان دیگر قدرت تحمل نداشته باشند و حاکمان، دیگر نتوانند قدرت خود را حفظ کنند. روند انقلاب انباشت نارضایتی ها و فشارهایی ست که توده های مردم متحمل می شوند تا به لحظه ای برسد که انفجار رخ دهد و تعیین آن به دست من و شما و هیچکس دیگر نیست و روند مبارزهء محکومان، سرانجام حاکمانی را که به قدرت چسبیده اند به هر طریق از کار برکنار می کند. تازه انقلاب لزوماً خونین نیست. اگر توازن قوا طوری باشد که حاکمان چاره ای جز رها کردن قدرت نداشته باشند هیچ لزومی به خونریزی نیست. این، آن ها هستند که برای حفظ قدرت خود دست به خونریزی می زنند و لذا ممکن است محکومان نیز ناگزیر برای دفاع از خویش به عمل متقابل مشروع دست بزنند.

منتقد محترم یادآوری کرده اند که «تضاد امروز بین آزادی و دیکتاتوری ست، بین مدرنیته و ارتجاع است و بین دموکراسی و ولایت فقیه». فرض کنیم چنین باشد، اما چرا اگر کسی در مبارزه برای آزادی و مدرنیته و دموکراسی با شما همدستان شود ولی بگوید این آزادی نه تنها شامل آقای نوری و گنجی و ... بلکه باید شامل لائیک ها، کمونیست ها ... و کسانی که دو شیفت کار می کنند تا نان بخور و نمیری به دست آورند نیز بشود، بر وی می آشوبند؟ حرف در این است که حد «اصلاح طلبی» کجا ست؟ من البته برای آن حدی نمی شناسم، چرا که معتقدم اصلاحات چیزی نیست جز نتیجهء تبعی جنبش های انقلابی و شکل عقب نشینی قدرت حاکم در برابر آن جنبش ها. به این دلیل ما مخالف اصلاحات نیستیم، بلکه خواهان پیگیری آن تا به آخر هستیم ولی هستند کسانی که آن را محدود به خواست های جناح اصلاح طلب می کنند و حتی دیده ایم که انتقاد ساده به خاتمی را نیز «چپ روی» می دانند.

۶- آنجا که گفته‌ام گفتمان لیبرالی از کشتار کمونیست‌ها در سال‌های

۱۳۶۰ سخن نمی‌گوید، قصدم، آنطور که منتقد محترم تصور کرده، برشماری کشتگان و آن را فضیلت شمردن نیست (چنین برخوردی از همه‌ما به دور باد!). من خواسته‌ام به تسلیم‌طلبی و خجالتی که برخی از «چپ»‌های دیروز و «دموکرات»‌های امروز در گفتار و نوشتار خود نشان می‌دهند اشاره‌ای کرده باشم. به نظر من برخی از به اصطلاح چپ‌ها در برابر اندیشه‌های راست با شرمندگی و خودباختگی برخورد می‌کنند و می‌کوشند با تقلید سخن و اصطلاحات آنان و درز گرفتن آرمان‌هایی که گاه در جلسات خصوصی بر زبان می‌رانند، خود را در دل دیگران جا کنند که البته موفق نمی‌شوند. هنگامی که یک چپ، زبان و تعبیرات لیبرالی را پیش می‌گیرد تا او را به عنوان دمکرات بشناسند، باید بداند که او با باختن خودش احترام دیگران را به دست نخواهد آورد. در این موارد غالباً به یاد این جمله از انجیل می‌افتم که «انسان را چه فایده دارد که تمام جهان را ببرد و نفس خود را ببازد؟».

۷- در باره گنجی و حجاریان هم ایشان توضیحاتی داده‌اند و می‌نویسند

«گنجی در داخل ایران و روزنامه‌های داخلی با مقیاس میلیونی پرده از جنایاتی برداشت که شما سال‌ها در خارج از کشور شعاع آن را تکرار کرده‌اید...». منتقد محترم گویا فراموش کرده‌اند که ما از دست امثال ایشان به خارج پناه آورده‌ایم. افشاگری توسط گنجی، همانطور که نوشته بودم، مغتنم است، چون اهل خانه از آنچه در خانه می‌گذرد بهتر اطلاع دارند. اما آیا گناه ما این نیست که ۲۰ سال پیش از آقای گنجی در نشریات سیاسی آن زمان علیه آقای رفسنجانی ادعای تنظیم کرده محاکمه‌ء او را در دادگاه توده‌ها خواستار شده‌ایم؟ آقای گنجی در کتاب «تلقی فاشیستی از دین» (که شما لطف کرده خواندن آن را از جمله به ما توصیه کرده‌اید) به افشای روحانیون بزرگ و استادان خمینی امثال ملا علی‌کنی می‌پردازد که کلمه‌ء آزادی را «قبیح» می‌دانسته است (ص ۴۸). منتقد محترم توجه دارند که ما از جمله «به جرم» همین پرده‌داری‌ها به زندان و اعدام و تبعید محکوم شده‌ایم (برای اطلاع بیشتر و صرفاً به عنوان نمونه رجوع شود به: **نشریه‌ء کار** مقاله‌ء مفصل «خمینی چه گفت، خمینی چه کرد؟» که در چند شماره

پیاپی از ۱۱۷ مورخ ۱۷ تیر ۱۳۶۰ تا ۱۲۴ مورخ ۴ شهریور ۱۳۶۰ منتشر شده و باز به عنوان نمونه به **نشریه پیکار** شماره ۹۱ مورخ ۶ بهمن ۱۳۵۹ تحت عنوان «کیفر خواست انقلاب علیه ضد انقلاب» و نیز همین نشریه از شماره ۷۰ مورخ ۱۰ شهریور ۱۳۵۹ تا شماره ۸۵ مورخ ۲۴ آذر ۱۳۵۹ در باره خمینی و برخی از عملکردهای بزرگان روحانیت طی بیش از صد سال اخیر، با کلیشه اسناد).

گنجی و امثال او پس از سال‌ها بهره‌مندی از همین رژیم سرمایه و دین و تازیانه (وی از آغاز جوانی از مسئولین آموزش سپاه پاسداران و بعد رایزن سفارت ایران در آنکارا بوده و سپس در ژاپن)، هنگامی که لرزان بودن پایه‌های رژیم را حس کرده‌اند، بی‌هیچ اشاره‌ای به گذشته خویش، این بار ساز دموکراسی کوک کرده‌اند. گنجی چند سال پیش مجله ماهانه «راه نو» را منتشر می‌کرد که من منکر کیفیت خوب ژورنالیستی و «روشنفکر بازی» آن نیستم. یک شماره به مصاحبه با آقای داریوش شایگان اختصاص داشت که هم در دوره شاه گرداننده «گفتگوی تمدن‌ها» (تحت توجهات شهبانو) بوده و هم در دوره آقای خاتمی. جالب اینکه روی جلد همان شماره از قول شایگان نوشته است: «ما باید موضعی مانند نلسون ماندلا اتخاذ کنیم که گذشته‌ها را فراموش کرد» (نقل به مضمون). این است پیشنهاد آقای گنجی و «راه نو» اش به گذشته خونبار سال‌های حاکمیت این رژیم. در صورتی که اگر ماندلا چنین کرد و البته به شرایط کشور خودش مربوط بود، دست کم پس از لغو تبعیض نژادی چنین کرد (که معادل آن در وضعیت ایران، لغو ولایت فقیه است و قانون اساسی جمهوری اسلامی). راستی مردم ما از «جریان اصلاح طلبی» چه کسب کرده‌اند که گذشته آن را به فراموشی بسپارند. آیا در باره آن گذشته‌ها هیچ پاسخی به مردم نباید وجود داشته باشد؟ گفته‌اید از آزادی بیان گنجی باید دفاع کرد. می‌کنیم. آزادی وی را از زندان نیز می‌خواهیم ولی آیا او و امثالش آزادی بیان و آزادی از زندان را برای ما می‌خواسته‌اند و می‌خواهند؟ در کنفرانس برلین حرف او و جلالی پور در واقع، این بود که سرکوب حق اپوزیسیون آن سال‌ها بوده است! آقای گنجی هم همین چند ماه پیش گفت: «از وقتی عبدالله نوری و کدیور و شمس‌الواعظین به زندان اوین افتاده‌اند، اوین اعتبار قدیمی خود را که در زمان شاه داشت بازیافته است». معنی این حرف این است که ۲۰ سال گذشته که هزاران نفر از بهترین استعدادها و فداکارترین فرزندان مردم در این زندان مخوف تکه تکه شده‌اند

اعتباری نداشته اند! آیا منتقد محترم توجه می کنند که این حرف گنجی، متعلق به «سال های دور که گنجی حزب اللهی بوده» نیست؟

در پایان، به اختصار باید بگویم که من تلاش می کنم در درجه اول از مصالح حیاتی زحمتکش ترین طبقات و اقشار جامعه دفاع کنم. مسلم است که آزادی و دموکراسی و مدرنیته و آموزش برای آن ها اهمیت تعیین کننده دارد، چون آن ها از این دستاوردهای تمدن بشری بیش از هر قشر دیگری محرومیت کشیده اند و به آن ها نیاز دارند. دموکراسی به نفع آن ها است، اما برای آنان این اهداف وسیلهء حفظ قدرت این یا آن جناح نیست و در حد مصالح باندهایی که تا کنون در قدرت بوده اند متوقف نمی شود. شك نیست که برای نیل به اهداف مزبور باید از هر قدم کوچک هم استقبال کرد و آن را قدر شناخت ولی گمان می کنم شما هم با من موافق باشید که نباید آن اهداف را به «آب نباتی» که قدرتمندان کنونی برای برخی از روشنفکران پرتاب می کنند فروخت.

(منتشر شده در سپیدار، جمعه ۱۴ ژوئیه ۲۰۰۰).